



نسیم خلیلی

پژوهشگر و نویسنده

«دست هایش»، از بین‌نامه‌های پراگ پرویزدوایی، یک جور دیگری به دل می‌نشیند، شاید از این رو که برای هر کسی که مخاطب مجله جهان کتاب این ماه‌های اخیر بوده، طعم مثل آلوچه این گفتارها به یاد مانده است. کتابی که بااین جمله فروتنانه شریف و مهربان شروع می‌شود که «حالا این یک نمونه دیگر است از مجموعه کارهای این فقیر در این دوسه ساله اخیر که به چه درچه کسی یا کسانی بخورد یا نخورد ندانم! فقط خدا کند در جریان مرور، چند لحظه‌ای وقت شان را خوش کند، همین» که مگر می‌شود دل بدهی به کتابی به قلم پرویز دوایی با آن کلمات شریف و قصه‌های لبریز از نوستالژی و امید و شغف و وقت خوش نشود؟ چه قصه‌ها که با صبوری برایت نمی‌گوید، همه مشحون از کلمات قصار و یاد‌های شیرین مثل انار میخوش، از درویش گل مولا قیابی دراز و ریش و موی بلند بگیر تا فیلم انتظار امیر نادری و سیزه میدان و چلوکبابی شمشیری. از هایکوها‌ی ژاپنی لطیف - «یک بنفشه چیدم، دل نازک بهار» - تا ناهار بازار گل در باغستان های پراگ، از فیلم‌های هزار و یک شب و عشق پسر فقیر به دختر شاه که پر از رنگ‌های خوب بود، فیروزه‌ای، سرخابی، رنگ آسمان بعد از باران بهار تا ساندویچ تخم‌مرغ «آوازه‌ای لالایی بچگی که آدم زیر درخت البالوی بهاری می‌خواند برای بچه نوزاد»، از کتاب آقای نظامی و شعرهای مال هفت هشت قرن پیش در کافه‌ای با قفسه‌های خراطی شده که «آدم را از عصر حاضر برمی‌گرفت و می‌برد به دوران آرام‌تر و نجیب‌تری انگار»، تا بارش سحرانگیز گل‌های سفید برس و دست و گیسوی زنان که نقل سر عروس را فرآباد می‌آورند برای نویسنده خاطره‌باز جامانده در خانه‌های اشکوبه‌دار تهران قدیم، از چهره مهربان ناتاشا خلم جنگ‌زده اوکراینی در یوفه کتابخانه شهر تا غمخداها و سیاست‌های روز که بر جمع کثیری از انبای بشری می‌بارد، آتش بمب و گل‌وله توپ و تانک که بیجان شده‌جان به در برده‌ها زار و زندگی بگذارند و با چمدان‌های چرخدار، بچچه و بچه به بغل در صف‌های طولانی با وسایل نقلیه‌ای که بعضی از کشورهای همسایه در اختیارشان گذاشته است، با توبوس و قطار و غیره راهی کشورهای دیگر شوند، دو میلیون فقط در لهستان و بیش از ربع میلیون در سرزمین فسقلی چک در گریز از کشتار و ویرانی دائمی از دست تجاوز حریفی غول‌آساکه تازه دم از به کار بردن سلاح اتمی می‌زند.»

و تو فکر می‌کنی این آقا دوا‌ی مهربان و شریف سینما و ادبیات داستانی، که قلمی رقصان بر کاغذ دارد و نثری ملیح و شورانویز زیبایی، چه جنگ‌ها و چه رنج‌ها با این قلب بخوابان زبیبیانی، چه جنگ‌ها و چه رنج‌ها که ندیده است از آن جنگ جهانی دوم در تهران دهه بیست و حضور منتقدین بگیر تا همین امروز که پراگ پاننده‌های اوکراینی را در آغوش خودش گرفته است. و او بلد است که چگونه دامن قبا از این تعفن جنگ و اندوه بالا بکشد و توی خرازی فروشی‌های کوچه‌های پرت افتاده شهر دنبال عکس‌برگردان‌های قدیمی بگردد و این گشت و واگشت‌ها را بیاورد توی بلور کجاستالی ادبیات که مخاطبش هم حفظ کند، از همان عکس‌برگردان‌ها که در خشم و شور و شرر سال‌های مدرسه اسباب‌گریز و پناه بچه‌ها بود: «این تصویرهای کوچک رنگین، یک دنیای وسیع خصم را برای آدم، این آدم ناچیز ترسان، به وجه رفت‌انگیزی یک ذره تحمل پذیر می‌کرد.» عکس‌برگردان‌هایی از گل‌های بنفشه و خرگوشی به سفیدی برف نوو ماشین کوچولوایی به رنگ سبز چمنی. و در نهایت آن روایت نغز بیزباد که با شعر حافظ شروع می‌شود: «رخ تو در نظرم این چنین خوشی آراست» که پرویز دوایی با ظرافت متصلی می‌کند به آن سخن معروف آقا خیام که می‌گوید: «دیدار روی نیکو را چند خاصیت است، اول آنکه زور نیاکو گرداند» و روز مهر مخاطبی، مخصوصاً آن‌ها که خوددستی به قلم دارند، نیکومی‌شود با خواندن این کتاب که نویسنده در آن جز حافظ و خیام و نظامی و آن همه حال خوش خاطرات بازمانده از وطن، از جخوف و ماکسیم گورکی نیز سخن می‌گوید، از آن تعریف بدیع و به حزن آکنده جخوف از زبیبی، تماشا‌ی زبیبی، که اندوه‌ است «و یا شاید آن اندوه احساس غربیی است که در انسان در روزه‌رو شدن و تعمق بر زیبایی واقعی ایجاد می‌شود...» و همه چیز را باعجاز این جمله تمام می‌کند: «دوا، تو از (جمله) برای دیدن و دریافتن تاثیر جادویی این لحظه (مواجهه با زبیبی) به وجود آمده‌ای، حواست باشد...» و او سال هاست حواشش هست اگر رمق قصه‌گویی ندارد،

که در نامه‌هایش، جهان امنی بیافریند برای هرکس که ادبیات را در وجه جان‌پناه بودگی اش می‌بیند و می‌پرستد که نامه‌های پرویز دوایی، حباب زلال و امن و شریفی ست برای چنین جان‌های به ستوه‌آمده‌ای از رنج‌های ناتمام بشر که ستم و سوگ را بر پناه بردن به عکس‌برگردان‌ها و فیلم‌ها و نغمه‌ها و کتاب‌ها و شعرها و ادبیات دوست‌تر می‌دارد گویا، با این همه پرویز دوایی حتی اگر متهم شود به نادیدن اخبار روز و به خاطرات بچگی رفتن و سوار چرخ و فلک شدن‌ها باز هم این راه را در دست و پایکوزه‌هرادی می‌بیند که در ادبیات سنگر و پناهگاه می‌سازد: «فقیر از ضعف یا ترس، باز می‌رود سراغ باغ و باغچه، اگر کسی مایل به همراهی است بفرماید. شمای نوعی بیزباد یا مرور اخبار شبانه‌روزی در وصف درنده‌خوئی‌های بشری و ویرانی و کشت و کشتار دائمی، خلاصه بنده دیدم که در این معرکه و وحشت‌زایی به قلم شاعر بزرگمان «از عشق بهر هیزم، پس با چه درآمیزم؟»

پرویز دوایی

دست‌هایش

نهمین، بهمن



چهارشنبه ۳۰ شهریور ۱۴۰۳ ۱۴ ذی‌الحجه ۱۴۴۵ / ۱۹ ژوئن ۲۰۲۴

سال هفتم شماره ۱۸۵۵

بهزاد خواجهات در تبیین جریان «هفتاد»:

شعر دهه هفتاد همچنان «حضور» دارد

◀ **بزرگ‌ترین وظیفه اجتماعی شاعر؛ وظیفه ادبی اوست**

آرمان ملی-سمیه امینی‌راد؛ بهزاد خواجهات (۱۳۴۷-ا‌هواز)، فارغ‌التحصیل ادبیات فارسی و استادیار دانشگاه، یکی از چهره‌های شناخته‌شده در شعر دهه هفتاد است. او که انتشار مجموعه‌ها و عناوینی نظیر «خالکوبی پروانه بر ازدها»، «قبلش دست‌ها را بشوید»، «از جهنم خود نویسم»، «بنوشتن برای شرعی»، «میخ بازی برای مرتاضان»، «منازعه در پیرهن» و «رمانتی‌سیسم ایرانی» را در کارنامه ادبی خود دارد، معتقد است اگر چه چهره جدیدی در حال حاضر، جریان دهه هفتاد را نمایندگی نمی‌کند؛ اما دستاوردهای این جریان، در سایر جریان‌ها و حتی جریان‌های متعارض یاد دهه هفتاد، قابل پیگیری است. او معتقد است «شاعران موفق دهه هفتاد کسانی بودند که از قضا‌ا شعر دهه هفتاد عبور کردند...» زیرا «مقدس پنداشتن یک جریان و پافشاری بر روی آن بدون به‌روآوری، آن را تبدیل به مانداب می‌کند.» خواجهات همچنین درباره نسبت شعر و شاعر با سیاست و جریان‌های اجتماعی و سیاسی، بر وظیفه ادبی تأکید دارد: بر سرپیچی از کلان روایت زبان مستقر و وجوه زیبایی شناختی جدید و ستیز با سنت ادبی، مانند کاری که شاعران هفتاد کردند.

◀ با توجه به اینکه شما از شاعران دهه هفتاد محسوب می‌شوید، نظر شما راجع به این جریان و تداوم آن در دهه‌های بعدی چیست؟ آیا همه شاعران در این جریان همسو هستند یا جریان‌های متعارض و متفاوتی شکل گرفته است؟

من از همان دهه هفتاد در مقالات و مصاحبه‌های متفاوت، ابراز کردم چیزی که باعث می‌شود شعر دهه هفتاد از سبک بودن فاصله بگیرد و جریان تلقی شود، این نکته است که شاعران منتسب به این جریان، بیش از آنکه در روند و نتیجه مانند هم عمل کنند، در گریز از مبدا مانند هم بوده‌اند؛ یعنی به عبارتی گریز آن‌ها از نرم جاری شعر، وجه مشترک شاعران دهه هفتاد بود. منتها اینکه چرا اصرار دارم این نخله یا جنبش را جریان به‌نامم، به این خاطر است که جریان همیشه سیال و جاری است و غالباً به سبک‌بودگی تن نمی‌دهد. بنابراین در شعرهای موفق دهه هفتاد، شاهد نوعی استمرار در حرکت هستیم. شاعران موفق دهه هفتاد کسانی بودند که از قضا از شعر دهه هفتاد عبور کردند و با آن داشته‌ها، به

مقدوراتی رسیدند؛ شرایط و شعری نسبتاً جدیدتر. اساساً چیزی که در هنر و ادبیات جریان سازی می‌کند، مجموعه‌ای از همبسته‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است؛ یعنی اگر جریان‌ی اصالت داشته باشد، از دگرگونی‌هایی که در عرصه سیاست، اجتماع، اقتصاد و فرهنگ حاصل می‌شود، به یک نگاه و تلقی جدید می‌رسد و به نوعی عصاره ادبی و هنری این فضای جدید می‌شود. شاعران دهه هفتاد همه یک مسیر را طی نکردند. عده‌ای بعدتر آرام گرفتند و شعری ساده سرودند و به جریان ساده‌نویسی پیوستند و بعضی‌ها در همان معیارهای شعر دهه هفتاد ماندند و عده‌ای هم آن توشه را آوردند و در شرایط جدید، داشته‌ها را منطبق با زمانه، به‌روز کردند. بعضی از شاعران دهه هفتاد این هوش را داشتند که بتوانند از دهه هفتاد عبور کنند، چون در جریان‌های ادبی و هنری هیچ مکتب و سبکی مقدس نیست و مقدس پنداشتن یک جریان و پافشاری بر روی آن بدون به‌روآوری، آن را تبدیل به مانداب می‌کند و در دهه‌های بعد با شعاری مواجه می‌شویم که برای بر اصولی که مابه‌ازای آن‌ها از بین رفته، پافشاری می‌کند و در تاریخ ادبیات ما این منظر کم نیست؛ شاعرانی که قرن‌ها بعد از حافظ بر حافظان گفتن پافشاری می‌کردند و شاعرانی که مدت‌ها بعد از نادرپور و توالی بر رمانتیک‌سرابی اصرار داشتند و...

◀ در این شرایط، نظر شما درباره انتشار فروست کتاب‌های هفتاد که همچنان پیگیری می‌شود، چیست؟ طبیعتاً چاپ چنین کتاب‌هایی می‌تواند کمک بزرگی باشد برای آنان که می‌خواهند هستی و صورت آن جریان را در طول زمان بررسی کنند و به مجموعه‌ای مدون و شناسنامه‌دار نیاز دارند.

◀ با توجه به مولفه‌های مهم شعر هفتاد در قلمرو چندمحوری، چندصدایی، تفردگرایی و... این‌یک مولفه‌ها را- به‌طور عام‌ی‌خاص- در کدام چهره‌ها می‌توان یافت؟ متأسفانه من با چهره جدیدی که نتوانسته باشد شعری شناسنامه‌دار و متفرد بیافریند، مواجه نشده‌ام. البته هستند شاعرانی که خوب شعر می‌گویند، اما این کافی نیست؛ زیرا باید به خودویژگی رسید و لااقل من در حیطه شعر هفتاد، چهره خاصی در اکنونیان ندیدم که شعرش در ذهنم به عنوان یک پارادایم باقی بماند. از خود شاعران هفتاد هم چند تنی باقی‌اند که همچنان می‌نویسند و به دنبال امکانات تازه‌ای



هستند؛ همچون ابوالفضل پاشا، من، آفاق شوهانی، مهرنوش قربانعلی، رزا جمالی و دیگران یا به خاموشی تن داده‌اند و یا «با گشت ادبی» کرده و رفته‌اند به دامان شعر دهه چهل و پنجاه! منتها نباید ناگفته‌گذار د که دستاوردهای شعر هفتاد مانند چندصدایی و تفردگرایی و تکثرگرایی و تصادف و افشاش معنا و... در شعر بعد از دهه هفتاد به عنوان شگردهای جاری همچنان زنده است و حتی کسانی که به عنوان شاعران دهه هفتاد هم محسوب نمی‌شوند، به آن‌ها تن داده‌اند. به عبارت دیگر شعر دهه هفتاد حتی در جریان‌های متعارض پس از خود هم حضور دارد.

◀ آن‌جا که در محیط دانشگاهی تدریس می‌کنید، احتمالاً با تولد‌های تازه زیبایی‌شناسی و حرکت‌های بدیع در شعر مواجه می‌شوید. آیا شعر هفتاد امروز را ادامه منطقی این جریان در بازه زمانی دهه هفتاد می‌دانید؟ آیا فاصله در ساختمان ذهنی دونسل باعث شکاف معناداری نمی‌شود؟

البته من در دانشگاه به هیچ وجه با تولد‌های تازه زیبایی‌شناختی مواجه نیستم و برعکس؛ با مرور هزارباره تولد‌های هزارساله مواجه‌ام! دانشگاه هرگز نتوانسته چیزی به شعر امروز بیفزاید. فقدان واحدهای درسی و استادان مشرف به شعر امروز، فضای ادبی دانشگاه را نهایتاً تا سپهری و اوخان و تیما پیش می‌آورد و شاملو و فروغ هم که تقریباً در محاف ضابطه‌ای هستند! البته با این حال، گاهی پایان‌نامه‌ای دیده می‌شود که دکترمک‌گردد و عده‌ای هم به جریان‌های نوبه‌نوادبی می‌پردازد؛ اما در همین حد. ولی به‌طور کلی در پاسخ به پرسش شما باید بگویم که قطعاً وقتی روزگاری سیری می‌شود، مقدرات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هم تغییر می‌کنند و دامنه این تغییرات به شعر هم می‌رسد. شعر دهه هفتاد آن دهه مطابقت تام ندارد و نباید هم داشته

باشد؛ اما روح آن جریان را در خود حمل کرده و به اکنون آورده است. امروزه صحبت کردن مثلاً درباره تفردگرایی و گریز از کلان روایت‌ها، خیلی عادی شده ولی در آن دوران شاعرانی برای این مفاهیم و ضرورت آن‌ها ساخت جنگیدند؛ چرا که میراث ادبی و میراث داران آن، این حرکات را انحرافی تلقی می‌کردند و معتقد بودند این‌ها نوعی زبان‌بازی بی‌معناست. البته نکته‌ای اضافه کنم که وقتی از گونه‌گویی شعر دهه هفتاد حرف می‌زنیم، ناظر بر آن است که از میان شاعران منتسب به شعر هفتاد، بعضی گرایش‌های زبانی بیشتری داشتند، بعضی‌ها گرایش‌های ساختاری بیشتری داشتند، بعضی‌ها گرایش‌های مفهومی بیشتری و برخی حساسیت‌های زبانی و فرمیک بیشتر. شاعران واقع‌بین هفتاد اعتقاد داشتند که افراط و تفریط، هیچ‌کدام راه

برون‌شد از انسداد سبکی شعر امروز نیست و گرچه شعر در زبان اتفاق می‌افتد، اما خود زبان نمی‌تواند عنصری مجرد و عاری از بافه‌های سیاسی و اجتماعی باشد. جلوه‌فروشی هر یک از عناصر شعر، تقلیل و تعدیل عناصر دیگر را به دنبال دارد و نمی‌تواند به تمامی، روح ادبی دوران را در خود پیش ببرد.

◀ آیا منتقدان و شعرشناسان دهه هفتاد در شناساندن انگاره‌های فلسفی، سیاسی، زبان‌شناسی و مسائل کلان جهان مطرح در شعر هفتاد به مخاطب اقدام آقامی انجام داده‌اند.

وظیفه منتقد ادبی این نیست که انگاره‌های فلسفی و سیاسی را برای مخاطب شرح دهد. فرض بر این است که هر شاعر در یک طیف اجتماعی-ادبی زندگی می‌کند و برای همان طیف مشخص شعر می‌گوید و اگر بخش بلند باشد، برای چند طیف. مثلاً شاعری که او آن‌گارد نامیده می‌شود طبیعی است که از تمام دوره نقاهت مجبور شد به ایران بازگردد. پس از اتمام دوره نقاهت، مسئولان دانشگاه تبریز از او برای تدریس در دانشگاه دعوت کردند و او پذیرفت. سرکاراتی در سال ۱۳۴۶ش در دانشگاه تبریز استخدام شد. او هم‌زمان به تحصیل در مقطع دکتری گروه «زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی» دانشگاه تهران پرداخت و در سال ۱۳۴۹ش با دفاع از رساله خود با عنوان «بررسی سه سرود گاهانی، یسن ۲۸ و ۲۹ و ۳۰»، به راهنمایی ماهیار نوابی، به دریافت درجه دکتری نائل آمد. سرکاراتی در سال ۱۳۵۱ش به مرتبه «دانشیاری» ارتقا یافت.

از دید صاحب‌نظران نوشته‌های سرکاراتی از نمایان‌ترین انگلستان به پژوهش پرداخت. سرکاراتی در سال ۱۳۵۴ برنده نخستین جایزه علمی ادبیات و علوم انسانی در دانشگاه تبریز شد. در سال ۱۳۶۱ به مرتبه استادی ارتقا یافت. در ۱۳۶۵ به دعوت بخش زبان‌های خارجی دانشگاه تکویر برای تدریس به ژاپن رفت. از جمله آثار او می‌توان به این موارد اشاره کرد: ترجمه کتاب کارنامه شاهان در روایات ایران باستان (تبریز ۱۳۵۰)، ترجمهٔ کتاب اسطوره باگشت جاودانه اثر میرچالیا‌ده (تهران ۱۳۷۸)؛ ترجمه کتاب دین ایرانی بر پایه متن‌های کهن یونانی اثر امیل بنونیست (تبریز ۱۳۵۵ش) و اوستا از دیدگاه هنر نو (ترجمه بخش‌هایی از اوستا، تهران ۱۳۵۷ش). او مقالات متعددی در مجلات معتبر منتشر کرد که تعدادی از این مقالات در کتاب سایه‌های شکارشده گردآوری و منتشر شده است (مقالات پژوهشی سرکاراتی در حوزه‌های تخصصی اسطوره‌شناسی، شاهنامه‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی، تهران ۱۳۷۸ش)؛

از دید صاحب‌نظران نوشته‌های سرکاراتی از نمایان‌ترین

می‌کنم بزرگ‌ترین وظیفه اجتماعی شاعر، وظیفه ادبی است و باقی را باید گذاشت برای جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان. شاعر با تجسد اجتماع در شعر مواجه است و این تجسد، همان زبان و بیان و وجه زیبایی‌شناختی و فرم و عاطفه هستند.

◀ چرا شعر هفتاد به عنوان تریبون انتقادی و سیاسی قلمداد نشده است؟

هم‌گمان در ذهن کسانی که این نکته را مطرح می‌کنند و به سوال شما، نوعی تقلیل مفاهیم اتفاق افتاده است. در وهله اول چرا شعر انتقادی و سیاسی باید بیش از اشعار دیگر اهمیت داشته باشد؟ اگر قرار بر روشنگری باشد که معلوم نیست شاعر هزاره سوم در میان طوفان گردش اطلاعات فضای مجازی، کجای کار است و اصلاً در میان این همه جامعه‌شناس و تحلیلگر سیاسی و... قرار است چه بگوید! دوم اینکه آیا انتقادی بودن یا سیاسی بودن به معنی استفاده از کلمات خاص و موضوعات زاویه‌دار با حکومت است؟ من گمان نمی‌کنم. در جهان امروز هر حرف و هر عملی سیاسی است، ما از صبح تا شب در شبکه‌های سیاسی و اجتماعی تلویزیون، مرادوات شغلی و کاری، اماکنی با سیاست‌های مشخص و البته تحت سیاست کلان کشور نظیر پارک و رستوران و ورزشگاه و خیابان و... قرار داریم که عدول از هر یک و حتی تأیید هر یک را می‌توان سیاسی تلقی کرد، اما اگر قرار باشد شاعری سیاسی باشد، این باید بر کاغذ اتفاق بیفتد و آن هم نه با گزارش‌های سیاسی؛ بلکه مثلاً با سرپیچی از کلان روایت زبان مستقر و وجوه زیبایی‌شناختی جدید و ستیز با سنت ادبی (مانند کاری که شاعران هفتاد کردند).

◀ با توجه به اینکه شعر حرکت از جریان‌های شعر دهه هفتاد محسوب می‌شود، چرا و چه عواملی باعث شد گفت‌مان شعر حرکت مورد توجه شاعران و منتقدان قرار گیرد؟ در آن دوران ما به مباحث تئوریک نیاز داشتیم تا بتوانیم شعرهایی که تولید می‌شد، بررسی و طبقه‌بندی و به مخاطب ناآشنا معرفی کنیم. یکی از منابع خوب آن دوران، کتاب «حرکت» یا شاپو بود که البته من بر آن نقد‌هایی هم داشتم و در همان زمان منتشر شد. منتها کتاب یا شتا تأثیر خودش را گذاشت

بهمن سرکاراتی؛ مصداق کم‌گویی و گزیده‌گویی

مصادیق عبارت «کم‌گویی و گزیده‌گویی» در عرصه مطالعات ایرانی است. در هر نوشته‌اش که با تأمل و تفحص تام و ارجاعات دقیق می‌نگاشت، نکات و مطالبی جدید بود و بر همین اساس ارزش و اعتبار و سندیت اکثر مقالات او، پس از گذشت ده‌ها سال، همچنان باقیست و این‌شناسان و مستشرقان در تحقیقات خود به آنها استناد می‌کنند. آثار قلمی او را دارای چند ویژگی شاخص و اساسی دانسته‌اند: نثر و انشای سلیسی، فصیح و دلنشین؛ محتوای پرماه؛ روشمندی و ساختار درست و استوار؛ طرح نکات و فرضیات نو؛ اجتهاد و استقلال در نظریه‌پردازی؛ کثرت بی‌نوشت‌ها و ارجاعات و ماخذ به چند زبان بین‌المللی. آرای سرکاراتی در زمینه زبان‌های ایرانی، از جمله اوستایی، فارسی باستان، فارسی میانه و پارتی، به ویژه در بخش «مقدم» یا «گاهانی» اوستا از مراجع دست‌اول ایران‌شناسان و مستشرقان محسوب می‌شود. او همچنین از در زمینه اسطوره‌شناسی و ادبیات باستانی ایران از صاحب‌نظران برجسته به‌شمار می‌آید.